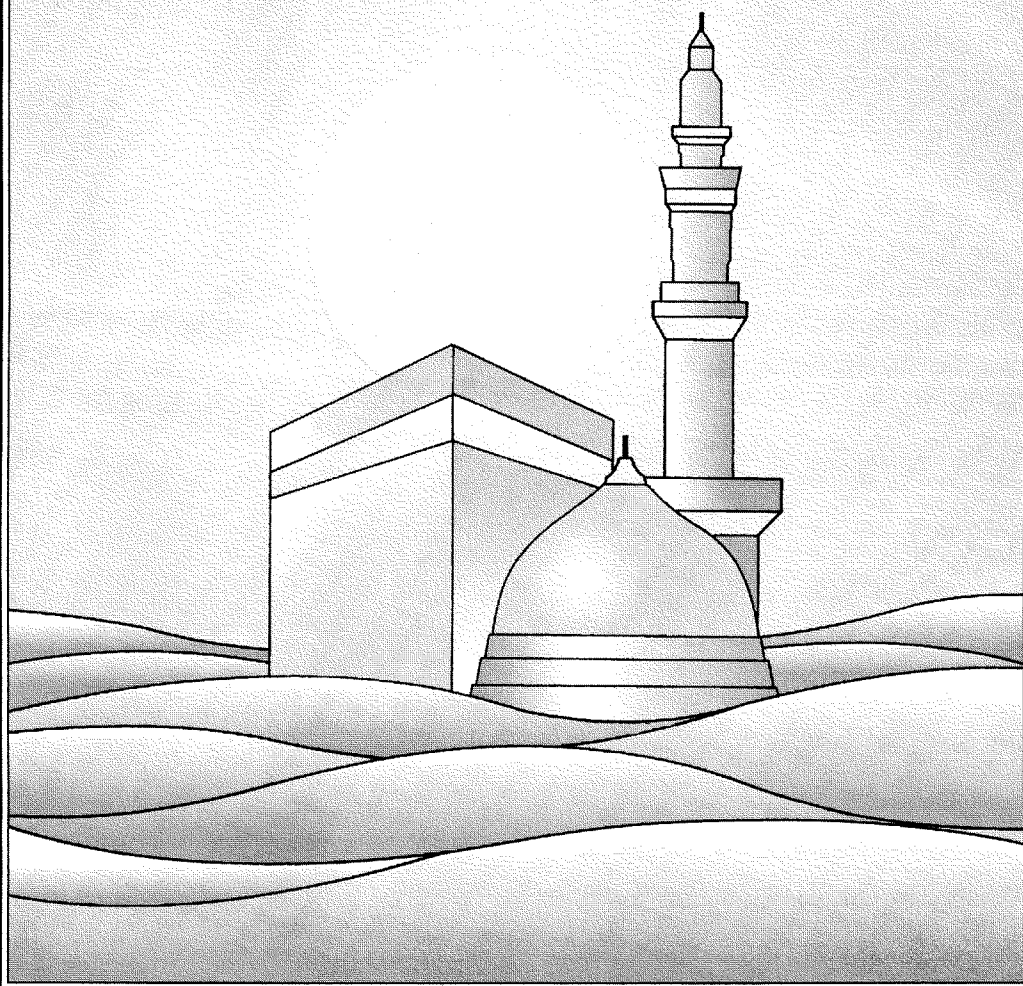
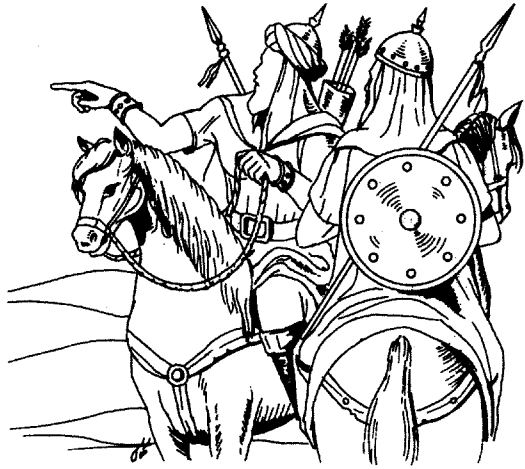


تاریخ و حصال



حضرت حمزه (ع) در جنگ اُحد (۳)



محمّد صادق نجمی

در شماره‌های پیشین، مطالبی درباره فضایل حضرت حمزه رضی الله عنه و شخصیت معنوی آن بزرگوار از دیدگاه قرآن و حدیث و نیز در مورد دفاع آن حضرت از اسلام و جانفشانی‌اش در صحنه‌های مختلف، به ویژه از نقش او در جنگ بدر آوردیم. و اینک در این بخش از بحث، از حضور آن حضرت در جنگ بدر و کیفیت شهادتش سخن می‌گوییم:

از آنجا که ارزیابی اهمیت این حضور، نیازمند بیان چگونگی جنگ اُحد می‌باشد، پیش از بیان اصل موضوع، به ابعاد این جنگ، به طور اجمال می‌پردازیم:

جبالی با ده‌ها هزار کیلومتر طول و دو هزار کیلومتر عرض، طولانی‌ترین کوه در جزیره‌العرب محسوب می‌شود.

نامگذاری این کوه به «اُحد»؟!

در تسمیه و نامگذاری این کوه به اُحد، نظریه‌های گوناگون نقل شده است،

اُحد کجاست؟!

کوه اُحد، که جنگ مهمّ اسلام و شرک در دامنه آن رخ داد، یکی از کوه‌های بسیار مهمّ و مشهور مدینه است و در پنج کیلومتری شمال شرقی این شهر قرار دارد. اُحد گرچه از دیگر کوه‌ها جدا و مستقل است، لیکن به صورت سلسله



«هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَ نُحِبُّهُ»^۲.

«این (أحد) کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما هم آن را دوست می‌داریم.»

در مفهوم این حدیث توجیهاات مختلفی ذکر شده و بهترین توجیه آن است که این جمله مجازی است و مضاف در آن حذف شده است؛ مانند «و اسئل القرية» و مراد از أحد اهل آن است؛ یعنی افرادی که در کنار این کوه به شهادت رسیده‌اند و پیکر خونین آنها در دامنه این کوه به خاک سپرده شده، ما را دوست می‌دارند و ما هم آنها را دوست می‌داریم و بر شهادت و از خودگذشتگی آنان ارج می‌نهمیم و مسلمانان نیز باید به پیروی از رسول خدا ﷺ تا قیامت در حفظ این ارزش معنوی کوشا باشند.

این معنی، با توجه به اینکه رسول خدا ﷺ این جمله را پس از جنگ احد و به هنگام مراجعت از سفر حج^۳ و در مراجعت از جنگ خیبر^۴ فرموده است مناسب به نظر می‌رسد.

قبر هارون در أحد؟!

ابن شبه حدیثی نقل می‌کند که در آن آمده است: حضرت موسی همراه برادرش هارون به قصد زیارت خانه خدا حرکت کردند و چون به منطقه مدینه رسیدند، از

ولی مناسبترینش آن است که این کوه را، چون متوحد و مستقل از کوه‌های دیگر است، أحد خوانده‌اند.

فضیلت أحد:

۱ - روشن است که آنچه در فضیلت مدینه گفته‌اند، شامل أحد نیز هست؛ از رسول خدا ﷺ احادیث فراوان درباره فضیلت مدینه نقل شده است؛ مانند: تفضیل و برتری این شهر بر دیگر شهرها. دعا کردن آن حضرت بر مردم این شهر. استسفا با خرماي آن و حرم بودن مدینه و نهی از صید حیوانات و قطع درختان آن.

چون أحد در داخل محدوده مدینه است، مشمول همه این فضایل نیز خواهد بود؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرمود: «مدینه از غیر تا ثور حرم است.»^۱ و ثور کوهی است که در پشت کوه أحد قرار گرفته و این حدیث در واقع بیانگر حد شرقی و حد غربی مدینه می‌باشد.

۲ - احد کوهی است که ما را دوست می‌دارد...

گذشته از فضایل عمومی، که درباره کوه احد اشاره کردیم، درباره این کوه به طور خاص نیز فضایلی از رسول خدا ﷺ نقل گردیده که یکی از آنها چنین است:

حرکت مشرکین به سوی مدینه

به طوری که در شماره بیست و نهم فصلنامه آوردیم، مشرکان مکه پس از جنگ بدر، به سرپرستی ابوسفیان، تصمیم گرفتند تا همه قوای خود را متمرکز کنند و خود را از قید آنچه به نام محمد و اسلام وجود دارد رها سازند. در ضمن به دردهای عمیق خود که از کشتگان و اسرای جنگ بدر در دل داشتند التیام بخشند و بر همان تصمیم در سال سوم هجرت و یکسال پس از جنگ بدر، پنج هزار نفر جنگجو به فرماندهی ابوسفیان به همراه پانزده نفر از زنان قریش به سرپرستی هند همسر ابوسفیان و با دو بیست اسب و سه هزار شتر و هفتصد نفر زره دار به سوی مدینه حرکت کردند. آماده شدن قریش را عباس عموی پیامبر ﷺ به وی گزارش داده بود و رسول الله در انتظار چنین حمله‌ای به سر می برد ولی تا جهت حمله قریش مشخص نشده بود، آن حضرت از مدینه خارج نشد.

روز چهارشنبه سیزده شوال، نیروی مشرکان خود را به کنار احد رسانید و در دامنه این کوه، در میان نخلستان، در محل مسطحی و در کنار دره‌ای که می توانست در شرایط سخت برای آنان مأمنی باشد

ترس یهود! در خارج شهر و در کوه احد به استراحت پرداختند و این در حالی بود که هارون سخت مریض بود و از دنیا رفت و موسی علیه السلام پیکر او را در همانجا دفن کرد.^۵ سمهودی پس از نقل گفتار ابن شَبّه می گوید: در کوه احد دره‌ای است معروف به دره هارون و عوام الناس خیال می کنند قبر هارون در انتهای آن است! سمهودی سپس این مطلب را تضعیف می کند و می گوید: «وَهُوَ بَعِيدٌ حَسًّا وَمَعْنَى»^۶.

گفتنی است در این اواخر در بعضی از کتابهای فارسی که از این قبر خیالی (طبق نظریه سمهودی) سخن به میان آمده، به هنگام استنساخ و چاپ، کلمه «قبر» به «قبه» تبدیل شده است و چون «قبه» و «بقعه» دارای یک مفهوم اند، به تدریج همان کلمه بقعه را به کار برده اند و لذا برای بعضی از نویسندگان این ذهنیت به وجود آمده است که «هارون» در کوه احد دارای «بقعه» و گنبد و بارگاه است. که اگر اصل موضوع و دفن شدن وی در این کوه صحّت داشته باشد، اینک بعد از هزاران سال از این قبر و از این بقعه نام و نشانی وجود ندارد.

اینگونه است که بعضی از مطالب تاریخی، ناخودآگاه در مسیر تحریف قرار می گیرد.



داد، در دو مرحله مختلف انجام گرفت؛ در مرحله اول قریش شکست خوردند و در مرحله دوم شکست نصیب مسلمانان شد.

جنگ ابتدا تن به تن بود و نه تن از پرچمداران قریش پشت سر هم وارد میدان شدند که یکی پس از دیگری به هلاکت رسیدند و این موضوع موجب تضعیف روحیه آنان گردید. سرانجام ناگزیر به حمله عمومی شدند و جنگ به اوج خود رسید، به طوری که هند و دیگر زنان قریش که از زیبایی و آرایش برخوردار بودند، برای تشویق مشرکین وارد معرکه شدند و در میان صفوف می چرخیدند و دف زنان و گریه کنان جنگ جویان خود را با اسم و رسم صدا کرده و کشته شدگان بدر را به یاد آنان می آوردند. کلمات: ننگ و شرف و حمیت و غیرت و... را با آهنگها و آوازهای محرک و حماسی می خواندند و مشرکان را بر حملات شدید و پایداری در مقابل مسلمانان تشویق می کردند.

طبری می گوید: در هنگامه جنگ تهاجمی، عده ای از مسلمانان و در رأس آنها ابودجانه و حمزه بن عبدالمطلب و علی بن ابی طالب وارد صحنه شدند و دشمن را در هم شکستند و تا آخر صفوف

فرود آمد و تا روز جمعه به استراحت و طرح نقشه جنگ پرداخت.

پیامبر ﷺ پس از اقامه نماز جمعه، همراه هزار نفر به سوی احد حرکت کرد. عبدالله بن ابی سرکرده منافقین، با سیصد نفر از همفکرانش از میانه راه برگشت و رسول خدا ﷺ با هفتصد نفر که صد نفر از آنان زره دار و پنجاه نفر کماندار و تیرانداز بود و تنها دو اسب به همراه داشتند وارد منطقه احد گردید و چند نفر نوجوان را به خاطر کمی سنشان از حضور در جنگ منع کرد.

چون مجاهدان به احد رسیدند، پیامبر پنجاه نفر تیرانداز را به فرماندهی عبدالله بن جبیر بر لب دره گذاشت و دستور داد ما چه در حال فتح باشیم و چه در حال شکست، شما در جای خود استوار بمانید حتی اگر ببینید اجساد ما در روی زمین مانده و یا دشمن ما را به درون مدینه راند و یا ما دشمن را تا مکه عقب راندیم شما از جای خود حرکت نکنید^۷ آنگاه به لشکریان دستور داد: تا از طرف من فرمان نرسد شما جنگ آغاز نکنید.

جنگ احد در مرحله نخست:

جنگ احد که روزشنبه ۱۵ شوال رخ

مشرکان برای غارت غنائم پایین آمدند. خالد بن ولید، فرمانده اسب سواران قریش از این فرصت استفاده کرد و با همراهانش کوه را دور زد و عبدالله بن جبیر را با یاران اندکش به سادگی از سرراه برداشت، آنگاه از دهانه درّه فرود آمد و مسلمانانی را که از همه جا بی خبر بر سر غنائم گرد آمده بودند به زیر شمشیر گرفت و از سوی دیگر زنان قریش صحنه گردان غائله شدند و از کوه سرازیر گشته موها را پریشان و گریبان‌ها را چاک کردند و با پستان‌های برهنه و فریادهای جنون‌آمیز، فراریان خود را بازگرداندند و حمله مجدد دشمن آغاز شد! این اولین عامل شکست مسلمانان بود.

دوّمین عاملی که در شکست سپاه اسلام نقش داشت خبر کشته شدن رسول خدا ﷺ بود. در گرم‌گرم جنگ و درگیری که پیامبر مجروح شد و در گودالی افتاد، «سراقه» فریاد برآورد: «محمد کشته شد!» این خبر در میان سپاه شرک و در جبهه پریشان مسلمانان به سرعت برق پیچید و موجب شکست روحیه مسلمانان و تقویت روحی مشرکان گردید.

اینجا بود که گروهی از مسلمانان دست به عقب‌نشینی زدند و فرارشان

پیش رفتند، در نتیجه خداوند مسلمانان را پیروز گردانید و شکست قطعی را بر مشرکان وارد آورد؛ «وَقَاتَلَ أَبُو دِجَانَةَ حَتَّى أَمَعَنَ فِي النَّاسِ وَحِمَزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي رِجَالٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ نَصْرَهُ وَصَدَّقَهُمْ وَعَدَهُ فَحَسُّوهُمْ بِالسِّيُوفِ حَتَّى كَشَفُوهُمْ وَكَانَتْ الْهَزِيمَةُ لَا شَكَّ فِيهَا».^۸

و لذا کار بر قریشیان سخت گردید و در تهاجم عمومی هم نتوانستند کاری از پیش ببرند و هزیمت و فرارشان آغاز شد و از ترس جان خود به درّه‌ها و کوه‌ها پناه بردند و مقرّ خویش را بدون مراقب رها ساختند.

مرحله دوّم جنگ و علل شکست مسلمانان!

پس از شکست سختی که بر قریش وارد گردید، صحنه جنگ دگرگون شد؛ زیرا گروهی از مسلمانان که هزیمت دشمن را دیدند، به درون درّه‌ای که مقرّ آنها بود حمله بردند و به جمع‌آوری غنیمت پرداختند. در این هنگام گروه تیراندازان که به دستور رسول خدا ﷺ در دهانه درّه پاس می‌دادند، علی‌رغم مخالفت فرمانده‌شان، عبدالله بن جبیر، بجز ده تن، به سوی مقرّ



زوایای مختلف این جنگ و روح شجاعت و شهامت و فداکاری گروهی از اصحاب رسول خدا باشد، در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌دهیم:

مجروحان جنگ احد:

۱- رسول خدا ﷺ:

بیشتر اشاره کردیم که در جنگ احد تعدادی از مسلمانان مجروح شدند و با تن مجروح و خون‌آلود به پیکار ادامه دادند و سرانجام از کار افتادند و به پشت جبهه انتقال یافتند و یا به مقام ارجمند شهادت نائل آمدند. اما متأسفانه مشخصات همه مجروحان، بجز تعدادی اندک، در منابع تاریخی منعکس نشده و این آثار ارزشمند تاریخ و زیباترین جلوه‌های شجاعت و ایثار در راه ایمان و عقیده، به دست فراموشی سپرده شده است.

در رأس همه مجروحان جنگ احد باید شخص رسول خدا ﷺ را نام برد؛ زیرا آن بزرگوار در حالی که فرماندهی عالی جنگ را به عهده داشت و پرچمداران و فرماندهان را هدایت و تعیین می‌کرد، حملات دشمن و دفاع سپاهیان اسلام را زیر نظر داشت و خود نیز در حمله و دفاع

شروع شد و به گفته «ابن عقبه» در میان این گروه آنچنان سردرگمی و از هم‌گسیختگی به وجود آمد که به جای دشمن به خودی‌ها حمله می‌کردند و برادر مسلمان خود را مجروح می‌ساختند.^۹

مورخان، از جمله طبری صحنه این مرحله از جنگ را چنین توصیف می‌کند:

«مسلمانان با پدید آمدن شکست و شایعه کشته شدن رسول خدا ﷺ، به سه گروه تقسیم شدند: تعدادی مجروح شده و از کار افتادند. بعضی استقامت ورزیدند تا به شهادت رسیدند و گروه سومی فرار کردند و جان به سلامت بردند! (وکان المسلمون لما أصابهم ما أصابهم من البلاء اثلاثاً؛ ثلث قتل وثلث جریح وثلث منهزم).^{۱۰}

و این خلاصه‌ای بود از دورنمای جنگ احد. بدیهی است اگر تمام مراحل و جزئیات آن نوشته شود، کتاب مستقلی را به خود اختصاص می‌دهد، ولی ما با توجه به موضوع مقاله و بر اساس گفتار مورخان که به هنگام هزیمت و شکست، مسلمانان به سه گروه تقسیم شدند، نکات حساس و برجسته‌ای از این سه گروه را که می‌تواند مقدمه بر هدف اصلی این بحث؛ یعنی: «موقعیت حضرت حمزه» و بیان‌کننده

«کیف یفلح قومٌ قد خضبوا وجه نبيهم وهو يدعوهم الى ربهم». ۱۳

«چگونه رستگار خواهند شد مردمی که پیامبرشان به سوی خدا دعوت می‌کند و آنان صورتش را به خونس رنگین می‌سازند!»

و بنا به نقل ابن هشام در اثر حمله عبدالله بن قمنه علاوه بر شکستن دندان رسول الله، دو حلقه از حلقه‌های زره آن حضرت به گونه‌اش رفت، ابو عبیده جراح آنها را در آورد و موجب کنده شدن دو دندان دیگر آن حضرت شد. ۱۴

شدت جراحات پیامبر را می‌توان از دو مطلب زیر به دست آورد:

وقتی جنگ پایان یافت، امیر مؤمنان با سپر خویش از مهراس؛ آبی که در گودی سنگ‌های کوه جمع شده بود، می‌آورد و به صورت رسول خدا ﷺ می‌ریخت و فاطمه زهرا علیها السلام می‌شست و چون با ریختن آب سیلان خون بیشتر شد، فاطمه دخت پیامبر قطعه حصیری سوزاند و خاکسترش را روی جراحات گذاشت تا خون بند آید. ۱۵

پس از آرام شدن صحنه جنگ، رسول خدا ﷺ خواست فریضه ظهر را بجا آورد لیکن در اثر ضعف و جراحات، نماز را ننشسته خواند. ۱۶

شرکت داشت و با شجاعت و شهامت غیر قابل وصفی، می‌جنگید. آنچنان جنگ کرد که تیرهایش تمام شد و مورد تعرض دشمن قرار گرفت و به شدت مجروح گردید. ۱۱

ابن اسحاق در شهامت رسول خدا ﷺ می‌نویسد: آن حضرت هنگامی که در میان عده‌ای از صحابه در اثر شدت جراحات بی‌حال افتاده بود، گروهی از مشرکان به سرپرستی خالد بن ولید از کوه بالا رفتند. رسول خدا ﷺ با مشاهده آنان گفت: «اللهم لا ینبغی لهم أن یعلونا»؛ «خدایا! سزاوار نیست که مشرکان در جایگاه بالاتر از ما مسلمانان قرار گیرند.» همین توجه و گفتار رسول خدا موجب گردید که عده‌ای از مسلمانان به گروه مشرکین حمله بردند و از کوه سرازیر کردند و متفرقشان ساختند. ۱۲

به هر حال در اوج شدت جنگ، یکی از مشرکین به نام عبدالله بن قمنه رسول خدا را با سنگ مورد اصابت قرار دارد و در اثر آن، پیشانی و بینی آن حضرت به شدت مجروح شد و دندانش شکست و لب مبارکش شکافت.

ابن اسحاق می‌گوید در این حال که رسول خدا ﷺ خون از صورتش پاک می‌کرد، چنین می‌فرمود:

مرحله اول جنگ، که ابتدا به صورت تن به تن بود، تعداد هشت یا نه تن از پرچمداران مشرک، یکی پس از دیگری به هلاکت رسیدند و همین موضوع موجب ضعف روحیه آنان و موجب شکست قطعی جبهه مشرک گردید. طبق نظریه مورخان و محدثان همه این پرچمداران به وسیله امیر مؤمنان علیه السلام کشته شدند.

ابن اثیر می‌گوید: «وَكَانَ الَّذِي قَتَلَ أَصْحَابَ اللُّوَاءِ عَلِيًّا»؛ «کسی که در جنگ تن به تن، همه پرچمداران را به قتل رسانید، علی بود.»

او تعداد این پرچمداران را مشخص نکرده، ولی در تفسیر علی بن ابراهیم تعداد آنها نه تن آمده و هر یک به نام مشخص گردیده و چگونگی کشته شدنشان به دست آن حضرت، به طور مشروح آمده است.^{۱۸} اولین و شجاعترین پرچمدار مشرکان که وارد صحنه شد، طلحه بن عثمان بود. او فریاد برآورد:

«ای اصحاب محمد، به زعم شما خدا، را با شمشیرهای شما وارد دوزخ و شما را با شمشیرهای ما وارد بهشت می‌کند، آیا در میان شما کسی هست که به شمشیر من وارد بهشت شود یا مرا به دوزخ بفرستد؟»

۲ - علی بن ابی طالب علیه السلام

در جنگ احد، دو مین کسی که به شدت مجروح شد و تا آخر استقامت کرد و از جان رسول خدا صلی الله علیه و آله حمایت و حراست نمود، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بود. روشن است که نقش آن حضرت در این جنگ بیش از همه صحابه بود و ما اینک به نقل بخشی از آنچه که مورخان و محدثان در این زمینه آورده‌اند، می‌پردازیم و گفتنی است که بیشترین استناد ما در این زمینه، به منابع اهل سنت می‌باشد.

در جنگ احد پرچم به دست علی علیه السلام است در جنگ احد، پرچم لشکر در دست امیر مؤمنان علیه السلام بود، لیکن در اثنای جنگ، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دید که پرچم کفر در دست شخصی از قبیله بنی عبدالدار است، فرمود: «نَحْنُ أَوْفَى مِنْهُمْ»؛ «ما، در وفای به عهد اولی‌تر از آنان هستیم» و لذا پرچم را به مُصعب بن عمیر، که او هم از قبیله «بنی عبدالدار» بود، تحویل داد و چون او به شهادت رسید، پرچم مجدداً در دست امیر مؤمنان علیه السلام قرار گرفت.^{۱۷}

امیر مؤمنان و پرچمداران کفر

به طوری که پیشتر اشاره کردیم، در

یا علی به پیش!

علی در مقابل دشمن بود که رسول خدا از کنار پرچم انصار بدو پیام فرستاد: «أَنْ قَدَّمَ الرَّايَةَ»، به پیش بتاز. علی رضی الله عنه در حالی که این شعار حماسی را می داد، خود را به صفوف دشمن زد: «أَنَا ابوالْقَاصِمِ مَنْ يُبَارِزُنِي»؛ «منم دشمن شکن، کیست که به مبارزه من آید؟» در این هنگام ابوسعید که پرچم دشمن به دست او بود، فریاد زد: «ای دشمن شکن اگر مبارز می خواهی من!» مبارزه آن دو، در میان دو صف شروع گردید و شمشیرها بالا رفت و سرانجام علی رضی الله عنه او را از پای درآورد.^{۲۲}

لا فتی إلا علی

از حوادث مهم و نادر، که محدثان و مورخان اهل سنت و شیعه از جنگ احد نقل کرده اند، این است که در وضعیتی سخت و آنگاه که عقب نشینی و فرار اصحاب رسول خدا به وقوع پیوست، گروهی از مشرکین به قصد جان رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت یورش بردند. رسول خدا به امیر مؤمنان دستور داد «أَحْمِلْ عَلَيْهِمْ فَفَرَّقْهُمْ»، «از حمله آنان جلوگیری کن». امیر مؤمنان حمله کرد، تعدادی از آنها را کشت و برخی را مجروح

در این هنگام علی رضی الله عنه از صف بیرون آمد و در پاسخ وی گفت:

«به خدا سوگند این من هستم که تو را به جهنم خواهم فرستاد!»

آنگاه به طلحه حمله کرد و جنگ در بین آنان درگرفت. علی رضی الله عنه شمشیر طلحه را با سپر رد کرد و بلافاصله پای او را قطع نمود. طلحه به روی خاک افتاد، او که مرگ را با چشم خود می دید، عورتش را آشکار ساخت و با عجز و لابه، به علی رضی الله عنه گفت: ای پسر عم،^{۱۹} تو را به خدا سوگند دست از من بردار! علی رضی الله عنه به سوی لشکر برگشت و رسول خدا بر این پیروزی تکبیر گفت، آنگاه فرمود: ای علی، چرا دشمنت را نکشتی؟ عرض کرد: چون او عورتش را آشکار کرد و مرا سوگند داد، من هم شرم کردم به سوی او برگردم.^{۲۰}

ابن کثیر دمشقی پس از نقل این ماجرا می گوید: در دوران زندگی امیر مؤمنان رضی الله عنه این عملکرد مکرر اتفاق می افتاده است؛ زیرا در جنگ صفین آن حضرت وقتی به بسربین ارطاة حمله کرد، او هم عورتش را هویدا ساخت و علی رضی الله عنه از کشتن وی منصرف گردید و همچنین از کشتن عمرو بن عاص هم آنگاه که عورتش را آشکار کرد، خودداری نمود.^{۲۱}



صدوق از امام صادق علیه السلام نقل نموده صریح است که این حادثه در مرحله دوم جنگ و پس از آنکه عده‌ای از صحابه فرار نمودند، واقع شده است.

مرحوم صدوق پس از نقل این روایت می‌گوید: گفتار جبرئیل «وَأَنَا مِنْكُمْ» تمنی و آرزو است از سوی جبرئیل که او هم با پیامبر و علی علیه السلام باشد و اگر او در مقام و فضیلت بالاتر از آن دو بزرگوار بود، چنین آرزو را نمی‌کرد و نمی‌خواست از مقام والا و ارجمندش تنزل نماید.^{۲۴}

ابن ابی الحدید پس از نقل این حادثه تاریخی می‌گوید: این خبر از اخبار و احادیث مشهور است که عده زیادی از محدثان «اهل سنت» آن را نقل نموده‌اند و من از استاد خودم عبدالوهاب درباره صحیح و سقم آن سؤال کردم، او پاسخ داد: «هَذَا خَيْرٌ صَحِيحٌ»؛ بدو گفتم اگر این خبر صحیح است، چرا مؤلفان صحاح ششگانه نیاورده‌اند؟! در پاسخ من گفت: «كَمْ قَدْ أَهْمَلَ طَائِعُوا الصَّحاحَ مِنَ الْأَخْبَارِ الصَّحِيحَةِ»؛ «صاحبان صحاح ششگانه خبرهای صحیح بی‌شماری را در کتابهای خود نیاورده‌اند، این خبر هم یکی از آنها است.»^{۲۵}

کرد و بقیه متفرق شدند. بلا فاصله گروه دیگر حمله کردند. باز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «يَا عَلِيُّ احْمِلْ عَلَيْهِمْ فَفَرَّقَهُمْ». این موضوع تکرار شد و امیر مؤمنان علیه السلام در هر حمله گروهی را می‌کشت یا مجروح می‌ساخت. در این میان شمشیر آن حضرت شکست و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت و عرض کرد یا رسول الله انسان با شمشیر می‌جنگد و اینک شمشیر من شکست. رسول خدا شمشیر خود «ذوالفقار» را به علی علیه السلام داد و او با همین شمشیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع می‌کرد و دشمن را پراکنده می‌نمود. تا اینکه جراحات فراوانی بر پیکرش وارد شد، به حدی که قیافه‌اش شناخته نمی‌شد. جبرئیل نازل شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «هَذِهِ الْمَواسَاتُ»؛ این است عالیترین نمونه مواسات که علی انجام داد. رسول خدا فرمود: «إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ»؛ «او از من است و من از او.» جبرئیل عرض کرد: «وَأَنَا مِنْكُمْ»؛ «من هم از شمایم.»

در اینجا بود که صدای منادی در فضا پیچید: «لَا سِيفَ إِلَّا ذُو الْفِقَارِ وَلَا قِتَى إِلَّا عَلِيٌّ».^{۲۳}

طبری این حادثه را در مرحله اول جنگ احد دانسته است ولی متن روایت که

علی علیه السلام و بیش از هفتاد زخم

طبیعی است کسی که همچون او وارد مبارزه شود و به مصاف پهلوانان و پرچمداران دشمن برود و امواج خروشانی نیزه داران و تیراندازان و شمشیر زنان را در هم بشکنند، از آسیب دشمن در امان نخواهد بود ولو اشجع الناس، علی، امیر مؤمنان باشد.

بیشتر اشاره شد که به هنگام دفع حملات مکرر دشمنان، آنگاه که جان رسول خدا را هدف قرار داده بودند، چنان مجروح شد که لخته های خون چهره اش را فراگرفت و قیافه اش شناخته نمی شد.

و لذا خود آن بزرگوار در پاسخ یکی از سران یهود، که از تحمل حوادث و سختی هایش در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گفت، چنین فرمود:

«وَقَدْ جُرْحْتُ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَيْفًا وَسَبْعِينَ جُرْحَةً»؛ «در جنگ احد، آنگاه که گروهی از مهاجرین و انصار با فریاد «محمد کشته شد» به مدینه عقب نشینی کردند، من در کنار رسول خدا بودم و بیش از هفتاد زخم بر پیکرم وارد شد. آنگاه پیراهن خود را کنار زد و دست به جای زخمها گذاشت و فرمود: این است اثر آن زخمها.»^{۲۶}

مأموریت پس از جنگ:

از ویژگی های امیر مؤمنان علیه السلام، در کنار جانفشانی و مبارزه با دشمن، مراقبت شدید آن حضرت از جان رسول خدا و انجام وظایفی بود که خود آن حضرت تشخیص می داد و یا از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله به انجام آن مأمور می گردید.

این موضوع را می توان در موارد متعدّد؛ از جمله در جریان تلخی که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد، مشاهده کرد، آنگاه که امیر مؤمنان سرگرم جنگ با دشمن بود و متوجه گردید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با بدن مجروح به داخل گودالی که دشمن تعبیه کرده بود افتاد. بی درنگ خود را به کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید و دست و بازوی آن حضرت را گرفت و زبیر هم به کمک او شتافت تا رسول خدا را به پشت جبهه منتقل کردند.

و آنگاه که جنگ آرام شد با سپر خود از فاصله دور (مهراس) آب آورد تا پیامبر صلی الله علیه و آله از جنگ چند ساعته و خونریزی شدید، رفع تشنگی کند و چون پیامبر در آن آب احساس کهنه بودن کرد و از خوردن آن امتناع ورزید، امیر مؤمنان علیه السلام به کمک همسرش زهرا علیها السلام سر و صورت پیامبر را با آن شست و شو داد و لخته های خون را از



یافتند و حملات خود را شدت بخشیدند و به پیکر رسول خدا ﷺ جراحات متعددی وارد گردید، دشمن مجدداً شخص آن حضرت را هدف تیر قرار داد. در این هنگام در کنار رسول خدا ﷺ تنها دو نفر از صحابه بودند که دفاع از وجود آن حضرت را به عهده گرفتند و آنها سهل ابن حنیف و طلحه بودند که خود را سپر وجود رسول خدا قرار دادند و تیرها را به جان خریدند و مانع اصابت تیر به پیکر پیامبر شدند. در این حال تیری به دست طلحه اصابت کرد و رگ او را برید و او تا آخر عمر از کار افتاد؛ «فَرَمِيَ بِسَهْمٍ فِي يَدِهِ فَيَبِتُ».^{۲۹}

۴ - عبدالرحمان بن عوف

ابن هشام می‌گوید: یکی از تاریخ دانان نقل کرد که در جنگ احد بیش از بیست زخم بر عبدالرحمان بن عوف وارد گردید و در اثر تیری که بر دهانش اصابت نمود، دندانش شکست و همچنین در اثر زخمها و تیرهایی که به پاهایش وارد گردید، یکی از پاهایش فلج شد و از کار افتاد.^{۳۰}

و این بود چند تن از زخمیهای جنگ احد.

چهره‌اش زدود^{۲۷} و آنگاه که دشمن قصد حرکت کرد، رسول خدا به امیر مؤمنان مأموریت داد تا آنها را تعقیب کند و حرکتشان را زیر نظر بگیرد و خطاب به وی فرمود: ای علی، مراقب دشمن باش، اگر دیدی که آنها به شترها سوار شده و اسبها را یدک می‌کشند، معلوم است که می‌خواهند به مکه برگردند و اگر دیدی که سوار اسبها شده و شترها را به همراه می‌برند قصد حمله به مدینه را دارند و به خدا سوگند در این صورت آنها را ریشه کن خواهم کرد! امیر مؤمنان در آن وضعیت حساس و با بدن مجروح و خسته، این مأموریت را انجام داد و به سوی رسول خدا برگشت و گفت: یا رسول الله، دشمن سوار بر شترها در حرکت هستند و معلوم شد که می‌خواهند به مکه مراجعت نمایند.^{۲۸}

۳ - طلحه بن عبید الله

در منابع تاریخی آمده است: طلحه بن عبیدالله از صحابه و یاران معروف رسول خدا ﷺ نیز در جنگ احد جانفشانی‌ها نمود و مجروح گردید.

از انس بن مالک نقل شده است که به هنگام هزیمت و عقب‌نشینی گروهی از مسلمانان که مشرکین جرأت

ضربه‌ای که از ناحیه آنها بر سپاه اسلام وارد آمد، کمتر از ضربه تیراندازان نبود که در اثر تخلف از دستور رسول خدا ﷺ و سرپیچی از فرمان عبدالله بن جبیر به مسلمانان وارد کردند.

از این جهت است که قرآن مجید این موضوع را با عنایت خاصی و بالحن نکوهش آمیزی مطرح نموده است: **﴿إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ﴾** ۳۱ «به خاطر بیاورید هنگامی را که در کوه بالا می‌رفتید و در بیابان پراکنده می‌شدید و از شدت وحشت به عقب ماندگان نگاه نمی‌کردید و پیامبر از پشت سر شما را صدا می‌زد...»:

﴿إِلَيَّ يَا عِبَادَ اللَّهِ، إِلَيَّ يَا عِبَادَ اللَّهِ﴾.

گرچه در کنار این نکوهش و ملامت، آنان را به کلی مأیوس نساخته و مشمول فضل و عفو خویش قرار داده است؛ **﴿وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾** ۳۲ به هر حال همانگونه که قرآن اشاره می‌کند، آنچنان ترس و وحشت و اضطراب و نگرانی بر فراریان حاکم بود که به چپ و راست و پشت سرشان توجهی نداشتند، فقط در فکر جایی بودند تا خود را از دسترس دشمن به دور نگهدارند و لذا بعضی از آنان به داخل مدینه و بعضی دیگر

فراریان

﴿إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ...﴾

به طوری که بیشتر اشاره کردیم، در مرحله دوم جنگ احد و در اثر شکستگی که بر جبهه اسلام وارد گردید و خبر کشته شدن رسول خدا در میان هر دو جبهه پیچید، مسلمانان به سه گروه تقسیم شدند:

الف: مجروحان،

ب: فراریان،

ج: شهیدان.

در صفحات گذشته بر اساس نقل مورخان، تعدادی از مجروحان را معرفی کردیم.

و اما فراریان:

مسأله فرار تعدادی از مسلمانان، یکی از نقاط مهم و حساس و از عوامل شکست مسلمانان در جنگ احد به شمار می‌آید؛ زیرا اگر آنان هم مانند مجروحان و شهیدان، مقاومت می‌کردند و همانند تیراندازان، میدان را در اختیار دشمن قرار نمی‌دادند، شکست اولیه مسلمانان جبران و سرنوشت جنگ عوض می‌شد و پیروزی را به دست می‌آوردند. می‌توان گفت



کنار فراریان بود، هیجان زده مورد خطابشان قرار داد: «يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ قَدْ قُتِلَ فَإِنَّ رَبَّ مُحَمَّدٍ لَمْ يَقْتُلْ»؛ «اگر محمد کشته شد خدای او که زنده است» برخیزید و در راه او با دشمنان بجنگید! آنگاه گفت: خدایا! من از آنچه اینها می‌گویند تبری می‌جویم و در پیشگاهت اعتذار می‌کنم. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ مِمَّا يَقُولُ هَؤُلَاءِ وَأُبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا جَاءَ بِهِ هَؤُلَاءِ».

تعداد فراریان جنگ احد

مورخان درباره تعداد فراریان، نظریات مختلفی آورده‌اند:

- ۱- ابن واضح یعقوبی می‌نویسد: به هنگام فرار مسلمانان، در نزد رسول خدا، تنها سه نفر باقی ماند: علی، طلحه و زبیر.^{۳۷}
- ۲- ابن کثیر دمشقی می‌نویسد: بعد از فرار مسلمانان، در کنار رسول خدا تنها دو نفر ماندند، لیکن با شنیدن صدای آن حضرت: «إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ»، سی نفر به سویش برگشتند.^{۳۸}
- ۳- واقدی نوشته است: «وَالْعَصَابَةِ الَّتِي ثَبِتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ رَجُلًا...» چهارده نفر جزو فراریان نبودند، آنها استقامت ورزیدند و در کنار رسول خدا ماندند.

به تپه‌ها و دره‌های اطراف این شهر گریختند.

و در میان کسانی که به زیر سنگهای کوه احد فرار کرده بودند (اصحاب الصخره)، کسانی بودند سست ایمان و ضعیف العقیده و این حالت خود را آشکار نمودند و چنین گفتند: «لَيْتَ لَنَا رَسُولًا إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي فَيَأْخُذُ لَنَا أَمَنَةً مِنْ أَبِي سَفِيَانَ»؛^{۳۳} «کاش کسی داشتیم و به نزد عبدالله بن ابی، سردسته منافقین، در مدینه می‌فرستادیم تا از ابوسفیان برای ما امان بگیرد».

و بعضی از آنها، همراهان خود از مهاجرین را اینچنین مورد خطاب قرار دادند: «يَا قَوْمِ إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ فَارْجِعُوا إِلَى قَوْمِكُمْ قَبْلَ أَنْ يَأْتُوَكُمْ فَيَقْتُلُوكُمْ»؛^{۳۴} «دوستان! اینک که محمد کشته شد، شما هر چه زودتر به سوی قوم و قبیله خود، قریش، برگردید! پیش از آنکه شما را از دم شمشیر بگذرانند».

طبق نظریه دانشمندان، تفسیر آیه شریفه ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾^{۳۵} در همین زمینه و در نکوهش این عده نازل گردید.^{۳۶}

اینجا بود که انس بن نصر، با اینکه در

وی آنگاه توضیح می‌دهد که از این چهارده نفر، هفت تن از مهاجران و هفت تن دیگر از انصار بود: علی، ابوبکر، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحه، زبیر، و ابو عبیده جراح از مهاجرین بودند و خباب، ابودجانه، عاصم، حارث، سهل بن حنیف، سعد بن معاذ و اسید بن حضیر در شمار انصار بودند.^{۳۹}

ابن ابی‌الحدید پس از نقل گفتار واقدی می‌نویسد: با اینکه همه مورخان درباره فرار عثمان اتفاق نظر دارند، اما درباره عمر بن خطاب به اختلاف سخن گفته‌اند. واقدی نوشته است: او هم از فراریان است ولی ابن اسحاق و بلاذری او را از کسانی شمرده‌اند که ثابت ماندند، ولی درباره ابوبکر، همه راویان اهل سنت متفق القولند که او جزو فراریان نبوده گرچه درباره او نه جنگی نقل شده و نه کشتن یک نفر از دشمنان ولی به هر حال خود ثبات قدم جهاد است و به تنهایی کافی است؛ «وَإِنْ لَمْ يَكُنْ نَقَلَ عَنْهُ قَتْلَ أَوْ قِتَالَ وَالثَّبُوتُ جِهَادٌ وَفِيهِ وَحْدَهُ كَفَايَةٌ».

ابن ابی‌الحدید می‌افزاید: واما راویان و مورخان شیعه معتقدند که از صحابه در نزد رسول خدا ثابت نمانده است مگر شش نفر: علی، طلحه، زبیر، ابودجانه، سهل بن

حنیف و عاصم بن ثابت و بعضی از مورخان شیعه هم نقل کرده‌اند که از صحابه؛ اعم از مهاجر و انصار چهارده نفر ثابت ماندند و ابوبکر و عمر را از این چهارده نفر به شمار نیاورده‌اند.

او همچنین می‌افزاید: اکثر اصحاب حدیث نقل کرده‌اند که عثمان پس از سه روز بعد از جنگ؛ به حضور رسول خدا آمد، آن حضرت سؤال کرد: عثمان! تا کجا رسیدید؟ (فرار کردید) عرض کرد: تا أغرض، رسول خدا فرمود: «لقد ذهبتم فيها عريضة»؛ «خیلی گشاد رفتید!».^{۴۰}

نقد کلام ابن ابی‌الحدید:

خلاصه کلام ابن ابی‌الحدید درباره فرار و ثبات خلفای سه گانه چنین است: «فرار عثمان از مسلمات تاریخ است و فرار عمر در میان مورخان اهل سنت مورد اختلاف است و اما ابوبکر از نظر شیعیان جزو فراریان است ولی از نظر اهل سنت جزو کسانی است که فرار نکرده و استقامت ورزیده است.»

این گفتار ابن ابی‌الحدید در مورد هر سه خلیفه نیازمند نقد و توضیح است و ما به همان ترتیبی که او مطرح کرده، به بیان و توضیح می‌پردازیم:



عثمان بن عفان

او در باره عثمان می نویسد: همه راویان تاریخ و حدیث، بر این نظریه هستند که: عثمان در جنگ احد جزو فراریان بوده است؛ «مَعَ إِتِّفَاقِ الرِّوَاةِ إِنَّ عُثْمَانَ لَمْ يَثْبِتْ».

در تأیید گفتار وی، نظریه بعضی از محدثان و مورخان را می آوریم:

۱ - امام المحدثین، بخاری، در ضمن حدیث مفصلی می نویسد: یک نفر مصری در مسجد الحرام به عبدالله بن عمر گفت: من از شما سؤالی دارم و آن اینکه: آیا این مطلب درست است که عثمان در جنگ احد فرار کرد و در جنگ بدر غایب بود و در بیعت رضوان حضور نداشت؟!

عبدالله بن عمر نسبت به هر سه سؤال جواب مثبت داد و عدم حضور عثمان را اینگونه توجیه کرد: «أَمَّا فِرَارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَى عَنْهُ وَغَفَرَ...»^{۴۱} جالب این است که: بخاری این حدیث را در باب «مناقب عثمان» و جزو فضائل او نقل کرده است.

۲ - امام المورخین، طبری نوشته است: عثمان بن عفان به همراه دو نفر از انصار، به نام عقبه و سعد فرار کردند تا به «جعلب» - که کوهی است در نزدیکی

مدینه - رسیدند و پس از سه روز که در آنجا بودند، نزد رسول خدا آمدند؛ (و فرمود عثمان ابن عفان و عقبه و سعد حتی بلغوا الجعلب وأقاموا بها ثلاثاً ثم رجعوا).^{۴۲}

۳ و ۴ - همین مطلب را ابن اثیر^{۴۳} و ابن کثیر دمشقی^{۴۴} نیز نقل کرده اند.

عمر بن خطاب:

ابن ابی الحدید می نویسد: «قد اختلف في عمر بن الخطاب هل ثبت يومئذ أم لا؟! أمّا محمد بن اسحاق والبلاذري فجعلاه مع من ثبت و لم يفر...»^{۴۵} یعنی تنها دو نفر از مورخان، بلاذری و ابن اسحاق، معتقدند که عمر بن خطاب در جنگ احد فرار نکرد، و بقیه مورخان او را جزو فراریان شمرده اند.

جای تعجب است که ابن ابی الحدید با آن غور و دقتی که در حوادث تاریخی و احوال گذشتگان دارد، چگونه در این مورد غفلت کرده و این مطلب را با این وضوح نادیده گرفته است! زیرا بر اساس نقل ابن هشام، ابن اسحاق هم مانند دیگر مورخان فرار عمر را به صراحت بیان کرده است.

ابن هشام از ابن اسحاق نقل می کند که: انس بن نصر، که از کوه سرازیر شد

و قصد حمله به مشرکین را داشت، دید که عمر بن خطاب به همراه گروهی از مهاجران و انصار، سلاح را بر زمین گذاشته و در گوشه‌ای نشسته‌اند، انس از آنها پرسید: چرا در اینجا نشسته‌اید؟! گفتند: چه کنیم که پیامبر کشته شده است! انس گفت: پس از پیامبر زندگی به چه درد می‌خورد؟! برخیزید شما هم در راه هدفی که رسول خدا کشته شد، بمیرید. این بگفت و خود را به دشمن زد تا به شهادت رسید.^{۴۶}

این متن را که مورخان معروف، ابن اثیر^{۴۷} و ابن کثیر^{۴۸} هم نقل کرده‌اند، گویای این واقعیت است که بر خلاف آنچه ابن ابی‌الحدید گفته، ابن اسحاق فرار عمر را به صراحت بیان نموده است و به طوری که در کلام واقدی پیشتر آمد، او تعداد کسانی را که استقامت نموده‌اند؛ اعم از مهاجرین و انصار، چهارده نفر معرفی می‌کند که نام عمر در میان آنها دیده نمی‌شود.

شواهد تاریخی دیگر نیز عدم پایداری عمر در جنگ احد را تأیید می‌کند؛ از جمله این شواهد این است که در دوران خلافت وی زنی مراجعه کرد و از برده‌های بیت‌المال که در نزد وی بود، درخواست نمود، همزمان، یکی از دختران

عمر نیز بر وی مراجعه نمود و از برده‌های بیت‌المال خواست. عمر به درخواست آن زن جواب مثبت داد ولی دختر خویش را رد کرد. اطرافیان عمر از عملکرد او تعجب کرده، اعتراض نمودند که دختر تو نیز در این بیت‌المال دارای سهم بود، چرا او را مأیوس کردی؟!

عمر به اعتراض آنها چنین پاسخ داد:
 «إِنَّ أبا هذِهِ ثَبِتَ يَوْمَ أُحُدٍ وَأَبَا هذِهِ فَرَّ
 يَوْمَ أُحُدٍ وَلَمْ يَثْبِتْ».^{۴۹}
 «آن زن بر دختر من ترجیح و امتیاز دارد؛ زیرا پدر او در جنگ احد فرار نکرد و استقامت ورزید ولی پدر دختر من فرار نمود و پایدار نماند.»

با این توضیح روشن شد که در مقابل قدمای اهل سنت تنها یک نفر (بلاذری) آن هم بنا به نقل ابن ابی‌الحدید ثبات و پایداری عمر را تأیید نموده است و اگر مورخ دیگری با وی هم عقیده بود، در منابع منعکس می‌شد و خود ابن ابی‌الحدید هم از نقل آن امتناع نمی‌ورزید.

ابوبکر:

ابن ابی‌الحدید درباره او می‌نویسد: میان روایات اهل سنت، در پایداری و فرار نکردن او اختلاف نیست، گرچه هیچ



تلاش برای رفع این اشکال:

به نظر می‌رسد برای رفع همین اشکال بوده که حدیثی بدین مضمون را نقل کرده‌اند:

«در جنگ احد عبدالرحمان بن ابوبکر که در میان مشرکین بود، به میدان آمد. ابوبکر آماده گردید که به مبارزه فرزندش برود ولی رسول خدا ﷺ مانع او شد و خطاب به وی چنین فرمود: «شَمُّ سَيْفِكَ وَأَمْتِنَا بِكَ»؛^{۵۱} «شمشیرت را غلاف کن و ما را از وجودت بهره‌مند گردان!» و لذا او تا آخر جنگ و طبق دستور رسول خدا ﷺ سلاح را کنار گذاشت، نه تیری به سوی دشمن رها کرد و نه شمشیری به دست گرفت!»

سه اشکال در این حدیث:

اگر این حدیث صحیح باشد، به نظر ما با سه اشکال عقلی مواجه می‌شود:

۱- در آن هنگامه جنگ و شدت حمله دشمن، که جز برانداختن اسلام و ریشه کن ساختن درخت توحید هدفی نداشت و با وجود آنهمه شهید و مجروح و با به خطر افتادن جان رسول الله ﷺ، متصور نیست که پیامبر اسلام به یکی از یارانش دستور دهد سلاح را کنار بگذارد و ساکت و آرام

جنگی و یا قتل یکی از دشمنان به دست وی نیز نقل نشده است.

سپس می‌افزاید: و اما روایات شیعه می‌گویند: تنها شش نفر و یا تنها چهارده نفر بودند که فرار نکردند. به هر حال آنان ابوبکر و عمر را جزو فراریان می‌دانند.

سزاست گفتار ابن ابی‌الحدید درباره ابوبکر را، که گفت: «وإن لم یکن نقل...»، اینگونه اصلاح کنیم: «وإن لم یکن نقل عنه قتل أو قتال أو جرح»، زیرا همانگونه که قتل و قتالی درباره ابوبکر نقل نشده او از مجروحین و زخمیهای جنگ احد نیز معرفی نگردیده است.

در اثبات نظریه شیعه نیز که ابوبکر را از فراریان می‌دانند، همان جمله‌ای که خود ابن ابی‌الحدید نقل کرد و آن برگرفته از نظریه مورخان و محققان اهل سنت است، کفایت می‌کند؛ زیرا اگر کسی در چنان شرایط حساس و در اوج حمله دشمن، در میدان جنگ و در دسترس و در مرئی و منظر او باشد عاقلانه نیست که در معرض هیچ حمله و دفاعی قرار نگیرد، نه کسی را به قتل برساند و نه خودش به قتل برسد و نه بر کسی زخمی وارد کند و نه زخمی بر او وارد شود؟!

تماشاگر صحنه جنگ شود و هیچ عکس العملی از خود نشان ندهد، در صورتی که هر یک از صحابه دیگر را به نحوی تشجیع و بر حمله و دفاع ترغیب می نمود.

۲ - در چنان وضعیتی کنار گذاشتن سلاح و دور ساختن وسیله دفاع، ناقض غرض و عامل تضعیف شخص و تشدید خطر و موجب تجزی دشمن و منافای با حفظ جان وی خواهد شد.

۳ - به فرض که ابوبکر طبق دستور رسول خدا ﷺ از هر حرکتی امتناع ورزید و به حکم «شَمَّ سَيْفَكَ» قتل و قتالی از وی سرنزد، ولی اگر او در صحنه جنگ حضور داشت دشمن خونخوار از چه کسی دستور گرفته بود که «شیموا سُيُوفَكُمْ»؛ «چون به ابوبکر رسیدید شمشیرها را غلاف کنید و بر وی آسیبی نرسانید؟»

خلاصه اینک: گذشته از دلایل حدیثی - تاریخی، این دلایل و شواهد عقلی موجب شده است که شیعه بگوید: ابوبکر هم مانند عثمان و عمر در جبهه جنگ حضور نداشت و از فراریان بود.

حسان بن ثابت در قلعه فارغ

یکی دیگر از فراریان جنگ احد، حسان بن ثابت شاعر مخصوص رسول

خدا است که مورخان درباره او، افزون بر اصل فرارش، نکته ظریفی نقل کرده اند و آن اینک:

او به هنگام فرار از جبهه، که قصد مدینه را داشت، در میانه راه به قلعه ای که «فارغ» نامیده می شد رسید و متوجه شد که گروهی از زنان مدینه نیز در این قلعه گرد آمده اند و منتظر نتیجه جنگ هستند. حسان وارد این قلعه شد. در این هنگام مردی یهودی که از آنجا می گذشت و اجتماع زنان مسلمان مدینه را دید، در کنار دروازه قلعه ایستاد و با صدای بلند فریاد زد: «الْيَوْمَ بَطَلَ السُّحْرُ»؛ «امروز سحر محمّد باطل شد.» این بگفت و به داخل قلعه هجوم برد. صفیه عمه پیامبر ﷺ خطاب به حسان گفت: جواب این یهودی را بده و از ورود وی جلوگیری کن. حسان گفت: «رَحِمَكَ اللهُ يَا بِنْتَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»، اگر از من مبارزه ساخته بود، در کنار پیامبر می ماندم و می جنگیدم و به درون قلعه پناه نمی آوردم.

صفیه با شنیدن این سخن، خود شمشیر برداشت و مرد یهودی را از پای درآورد، آنگاه به حسان گفت: لباس و سلاح او را بگیر، حسان گفت من نه نیازی به لباس او دارم و نه به سلاح او!



نقل کرده، می‌گوید طبرانی و دیگر مورخان این حادثه را دلیل این می‌دانند که حسان آدم فوق العاده ترسو بوده است.^{۵۲}

و بنا به نقلی، رسول خدا در مقابل این عمل صغیه سهمی بر وی اختصاص داد.^{۵۱} سمهودی این جریان را از طبرانی

● پانوشتها:

- ۱- «المَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَيْرِ إِلَى ثَوْرِ لَا يُحْتَلَى خَلَاهَا وَلَا يُنْفَرُ صَيْدُهَا وَلَا يُسْقَطُ نَقَطُهَا إِلَّا مَنْ أَشَادَ بِهَا...» مشروح این حدیث را در مقاله‌ای با عنوان «صحیفه امیر مؤمنان علیه السلام قدیمترین سند حدیثی»، در شماره سوم فصلنامه تخصصی علوم حدیث، از منابع شیعه و اهل سنت آورده‌ایم.
- ۲- صحیح بخاری، حدیث ۱۴۱۱، ۲۷۳۶ و ۳۱۸۷؛ صحیح مسلم، حدیث ۱۳۹۲، باب «أحد جیل یحبنا ونحبّه»؛ ابن شبه تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۸۱
- ۳- ابن شبه، تاریخ ابن شبه، ج ۱، ۸۰ - ۷۹
- ۴- ابن شبه، تاریخ ابن شبه، ج ۱، ۸۰ - ۷۹
- ۵- همان، ج ۱، ص ۸۵
- ۶- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳۰
- ۷- ابن اثیر، کامل، ج ۲، ص ۱۰۵
- ۸- طبری، ج ۲، ص ۳۷۶
- ۹- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۸۶
- ۱۰- طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳۷۷
- ۱۱- ابن اثیر می‌نویسد: «وقاتل رسول الله قتالاً شديداً فرمى بالنبل حتى فنى نبله کامل، ج ۲، ص ۱۰۹
- ۱۲- ابن هشام، سیره، ج ۳، ص ۳۲
- ۱۳- همان، ج ۳، ص ۲۸؛ وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۹۰
- ۱۴- همان، ج ۳، ص ۲۹
- ۱۵- البداية والنهایه، ج ۴، ص ۲۹؛ ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۰۹؛ صحیح بخاری، ج ۳۸۷۴؛ صحیح مسلم، ج ۱۷۹۰؛ طبقات واقدی، ج ۲، ص ۳۴

- ۱۶- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۹۴
- ۱۷- ابن هشام، سیره، ج ۳، ص ۲۳؛ ابن کثیر، تاریخ، ج ۴، ص ۲۰؛ ابن اثیر، تاریخ، ج ۲، ص ۱۰۸
- ۱۸- قمی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۱۳
- ۱۹- تعبیر پسر عمّ برای جلب ترخّم بوده است.
- ۲۰- ابن هشام، سیره، ج ۳، ص ۲۴؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳۷۴؛ ابن اثیر، تاریخ، ج ۲، ص ۱۰۶
- ۲۱- ابن کثیر، تاریخ، ج ۴، ص ۲۰
- ۲۲- ابن هشام، سیره، ج ۳، ص ۲۴؛ ابن کثیر، تاریخ، ج ۴، ص ۲۰
- ۲۳- ابن هشام، سیره، ج ۳، ص ۴۳؛ ابن اثیر، تاریخ، ج ۲، ص ۱۰۷؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳۷۷
- ۲۴- علل الشرایع، ص ۷
- ۲۵- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، باب ۹، ص ۲۵۱
- ۲۶- صدوق، خصال، ج ۲، ابواب السبعه؛ بحار، ج ۳۸، ص ۱۷۰، ح ۱
- ۲۷- صحیح بخاری، کتاب المغازی، ح ۳۸۷۴؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد، باب غزوة أحد، ح ۱۷۹۰
- ۲۸- ابن هشام، سیره، ج ۳، ص ۳۸
- ۲۹- طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۱؛ ابن کثیر، تاریخ، ج ۴، ص ۲۳؛ ابن اثیر، تاریخ، ج ۲، ص ۱۱۰
- ۳۰- ابن هشام، سیره، ج ۳، ص ۲۰
- ۳۱- آل عمران: ۱۵۳
- ۳۲- آل عمران: ۱۵۲
- ۳۳- طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۲؛ ابن کثیر، تاریخ، ج ۴، ص ۲۳
- ۳۴- طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۲؛ ابن کثیر، تاریخ، ج ۴، ص ۲۳
- ۳۵- آل عمران: ۱۴۴
- ۳۶- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۱۲؛ سیوطی، درّ المنثور، ج ۲، ص ۸۰
- ۳۷- یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۴۷
- ۳۸- ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۳
- ۳۹- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۰
- ۴۰- ابن ابی الحدید، همان، صص ۲۱-۲۰
- ۴۱- بخاری، الصحیح، باب «مناقب عثمان»، ح ۳۴۹۵
- ۴۲- طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۳
- ۴۳- ابن اثیر، کامل التواریخ، ج ۲، ص ۱۱۰
- ۴۴- ابن کثیر، تاریخ، ص ۲۸
- ۴۵- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۰



- ۴۶- «قال ابن اسحاق انتهى انس بن النضر الى عمر بن الخطاب في رجال من المهاجرين والأنصار وقد القوا بأيديهم فقال ما يُجلبكم قالوا: قتل رسول الله، قال: فماذا تصنعون بالحياة بعده...»
 سيرة ابن هشام، چاپ دار احياء التراث العربى، بيروت، ج ۳، ص ۸۸
- ۴۷- ابن اثير، تاريخ، ج ۱، ص ۳۸۳
- ۴۸- ابن كثير، تاريخ، ج ۴، ص ۲۸
- ۴۹- ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۳۲
- ۵۰- ابن اثير، كامل، ج ۲، ص ۱۰۸؛ ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۵۶
- ۵۱- يعقوبى، تاريخ، ج ۲، ص ۴۸
- ۵۲- سمهودى، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۳۰۲